

جایگاه اشعار و امثال در تفسیر تبیان شیخ طوسی

دکتر باقر قربانی زرین^۱



تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی (از ص ۳۳ - ۴۷)

چکیده

«التبیان فی تفسیر القرآن» اثر شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق) از معتبرترین تفاسیر قرآن کریم و نخستین تفسیر جامع شیعی است. نگاه این تفسیر به مسائل ادبی و بلاغی قرآن بسیار حائز اهمیت است. در این میان اشعار عربی نقشی تعیین کننده در بیان مفاهیم واژگان و تحلیل ادبی و بلاغی آیات کریمه‌ی قرآن دارد. این مقاله به جایگاه اشعار و امثال در این تفسیر پرداخته و کارکردهای گوناگون اشعار را مورد بررسی قرار داده است.

کلید واژه‌ها: شیخ طوسی، تفسیر تبیان، مسائل ادبی، اشعار، امثال.

مقدمه

استشهاد به سروده های عربی در تفسیر آیات قرآن کریم، پیشینه ای کهن دارد. شاید بتوان گفت که عبدالله بن عباس (د. ۶۸ ق) نخستین کسی بود که در مقام تفسیر قرآن به اشعار عرب استشهاد جست (ابن سعد، ۲ (۲/۱۲۱)). وی برای فهم معنای واژگان غریب قرآن به شعر عرب مراجعه کرد. زیرا شعر، دیوان عرب است. او دیگران را نیز سفارش می کرد که در تفسیر واژگان، چنین کنند و راه او را بپویند (سیوطی، ۶۷/۲). از این رو ابن عباس را بنیاد گذار و پیشوای این شیوه از تفسیر دانسته اند (سزگین، ۵۹/۱-۶۴؛ کحاله، ۶۲؛ ذهبی، ۷۴-۷۶).

نافع بن ازرق (د. ۶۵ ق) پرسش هایی از ابن عباس راجع به واژگان غریب قرآن کرده و ابن عباس با استشهاد به سروده های عرب به آنها پاسخ گفته است (مبرد، ۱۳۰/۳ - ۱۳۲؛ سیوطی، ۶۸/۲ - ۱۰۵).

شیخ طوسی در مقدمه ی تفسیر خود (۱/۱-۲) از ادیبانی نام برده که به مسائل ادبی قرآن کریم توجه داشته اند. ولی تألیفات آنان، بیشتر در یک بُعد بوده است. برای نمونه، زجاج (د. ۳۱۱ ق) و فراء (د. ۲۰۷ ق) بیشتر به مسائل تصریف و اعراب آیات پرداخته اند و مفضل بن سلمه (د. حدود ۲۹۰ ق) به لغت و اشتقاق واژگان قرآن توجه داشته و محمد بن بحر ابومسلم اصفهانی (د. ۳۲۲ ق) و علی بن عیسی رُمّانی (د. ۳۸۴ ق) نیز هر چند آثار مفیدی بر جای گذاشته اند. ولی مطالبی غیر ضرور در تفاسیر خود ذکر کرده اند. از این رو شیخ طوسی بر آن شد تا تفسیری جامع و حاوی تمام فنون علوم القرآن نگاشت.

وی در بخشی از مقدمه ی تفسیر (۱۶/۱-۱۷) ناخرسندی خود را از این امر ابراز داشته است که به جای مراجعه به سخنان رسول خدا (ص) باید به سروده ها و امثال و اقوال عرب مراجعه نماید. زیرا مشرکان و مخالفان نبوت پیامبر اسلام (ص) تردیدی در فصاحت و زبان آوری پیامبر (ص) نداشتند و اگر در این زمینه نقصی مشاهده می کردند حتماً آن را با بزرگ نمایی مطرح می کردند تا نور قرآن را خاموش کنند. ولی به گواهی تاریخ، چنین مسأله ای رخ نداده است. پس چرا باید به سروده های جاهلی همت گمارد و از سخنان پیامبر فصاحت بازماند؟ ولی از آن جا که استشهاد به آن سروده ها، مخالفان را در جای خود می نشاند، شیخ نیز در تفسیر

خود از آن گفته‌ها و سروده‌ها سود جسته است. نکته‌ی قابل ذکر آن که شیخ طوسی فقط به سروده‌های عصر جاهلی، صدر اسلام و عصر اموی بسنده کرده و به سروده‌های عصر عباسی استناد نکرده است. چراکه شاعران عصر عباسی مُحدث و مؤلّد بودند و شعر آنان را قابل استناد نمی‌دانستند (قس: زمخشری، ۵۸/۱، ۶۰، ۶۳؛ نیز رک: زیدی، ۲۲۰).

شیخ طوسی در مجموع ۱۹۴۲ بیت را در تفسیر خود آورده و در این میان، ۲۹۵ شاعر اشاره کرده است (خضیر، ۲۱۲؛ نیز برای آگاهی از نام شاعران و تعداد ابیات آنها در تفسیر تبیان رک: همو، ۲۲۳-۲۲۷؛ زیدی، ۲۲۰-۲۲۱).

شیخ طوسی به شعر شاعران مکاتب گوناگون استشهاد نموده است. از قبیل شاعران شیعه، خوارج و بنی امیه (زیدی، ۲۲۱-۲۲۲).

در استناد برخی سروده‌ها به شاعران، خطاهایی ملاحظه می‌گردد که یا از جانب شیخ طوسی است و یا از جانب ناسخان. از جمله در تفسیر تبیان (۵۰۱/۴) که دو بیت از سروده‌های فرزדق به ذوالرّمه نسبت داده شده است.

شیخ طوسی گاه به چند بیت از سروده‌ای استشهاد جسته است (رک: تفسیر تبیان، ۲۰/۱) و گاه در یک صفحه سروده‌های چهار شاعر را آورده است (رک: همان، ۱۳۰/۱) و گاهی به یک مصراع از بیت بسنده کرده است (همان، ۶۷/۱، ۱۹۵-۱۹۶، ۲۱۸، ۱۱۸/۴) و در مواردی فقط نیمی از یک مصراع و یا تنها چند کلمه از یک بیت را آورده است (همان، ۱۵/۱، ۴۹/۳). از نخستین موارد استفاده‌ی شیخ طوسی از اشعار عربی، در بیان این معناست که مراد از تکرار در زبان عربی، تأکید و نیک فهماندن مطالب به مخاطبان است. از این رو در برخی سوره‌های قرآن، نظیر الرحمن، الفاظ تکرار شده است. شیخ طوسی در این مقام به چند سروده اشاره می‌کند. از جمله این که شاعری گفته: «کَم نِعْمَةٍ کَانَتْ لَکُمْ کَمْ کَمْ وَ کَمْ» چه بسیار نعمت که از برای شماست، چه بسیار و چه بسیار و چه بسیار. در اینجا واژه‌ی «کَمْ» چند بار تکرار شده است. و گاه در قرآن کریم دو معنای متقارب با دو لفظ بیان گشته: مانند رحمان و رحیم، سرّ و نجوا و ... که باز هم نظیر آن در سروده‌های عرب فراوان است. از جمله شاعری گفته: «وَأَلْفَى قَوْلَهَا كَذِبًا وَمِنَا» (گفتارش را دروغ یافت) که دو واژه‌ی «كَذِبَ» و «مِنَ» دارای قرابت معنایی

هستند. دیگری (احتمالاً ذوالرحمه، رک: ابن منظور، ۲۰۶/۱۳) نیز سروده است: «لَمِیاءُ فِی شَفَتَیْهَا حَوْءٌ لَّعَسُ» که واژگان، گوناگون ولی دارای معنا و مفهوم متقارند (طوسی، ۱۴/۱-۱۵). زنی گندم گون که لب هایش سیاه و کبود است. دو واژه‌ی «حَوْءٌ و لعس» هر دو به معنی کبود است.

از دیگر موارد، واژگان «قرآن، سوره و آیه» است. بنا بر قولی، واژه‌ی قرآن از معنای «قرأت الشیء» است یعنی گرد آوردن و به هم ضمیمه کردن. عمرو بن کلثوم سروده است:

ذِرَاعِی عِطَلٌ أَدْمَاءُ بَكْرِ
هِجَانِ اللّٰوْنِ لَمْ تَقْرَأْ جَنینَا

(طوسی، ۱۸/۱)

دو بازوی شتری درازگردن و سپید که رحم خود را بر جنینی گرد نیاورد. در این بیت «لم تقرأ» به معنی «گرد نیاورد، ضمیمه نکرد» آمده است.

درباره‌ی واژه‌ی «سوره» نیز دو احتمال داده شده است: یکی آن که از کلمه‌ی «سور» (غیر مهموز) مشتق شده باشد که به معنی مقام بلند است و دیوار بلند اطراف شهر را نیز «سور» می‌نامند. نابغه گفته است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَعْطَاكَ سُوْرَةً
یُرِیْ كُلُّ مُلْکٍ دَوْنَهَا یَتَذَبَذَّبُ

آیا ندیدی که خداوند منزلتی به تو داد که هر پادشاهی در برابر آن بی ثبات و لرزان است؟ واژه‌ی سوره در این بیت به معنی منزلت بلند و جایگاه رفیع است. برخی نیز «سوره» را مأخوذ از «سور» (مهموز) می‌دانند که مراد از آن «باقی مانده» است. اعشی سروده است:

فَبَانتَ وَقَدْ أَسَارَتْ فِی الْفَوَا
دِصْدَعاً عَلٰی نَایِهَا مُسْتَطَارَا

(همو، ۱۹/۱)

پس او دورگشت و شکافی بزرگ در دل، برای دوری خود بر جای گذاشت. در این بیت «اسارت» به معنی «باقی گذارد» است.

درباره‌ی معنی «آیه» نیز این احتمال هست که به معنی «پیام، سخن و داستان» باشد. کعب بن زهیر سروده است:

أَبْلَغًا هَذَا الْمُعْرَضَ آيَةً أَيْقِظَانِ قَالَ الْقَوْلُ إِذَا قَالَ أُمُّ حُلُمٍ

به این معترض پیامی رسانید که آیا این سخن را به بیداری گفته یا در خواب؟ در این بیت، «آیه» به معنی پیام و سخن است.

شیخ طوسی با نقل روایتی از پیامبر اکرم (ص) که کلمه های «السبع الطوال، المئین، المثنی، المفصل» در آن به کار رفته است، آنها را با چند بیت از سروده‌ی شاعری توضیح می‌دهد:

حَلَفْتُ بِالسَّبْعِ اللَّوَاتِي طُوِلَتْ وَبِمِئِينَ بَعْدَهُ قَدْ أُمِيتْ
وَبِمِثَالِ ثَنِيَّتٍ وَكُرَّرَتْ وَبِالطَّوَّاسِينَ الَّتِي قَدْ ثُلُثَتْ
وَبِالْحَوَامِيمِ الَّتِي قَدْ سُبِّغَتْ وَبِالْمُفَصَّلِ اللَّوَاتِي فَصِّلَتْ

(همو، ۲۰/۱)

سوگند به هفت سوره‌ی بلند قرآن و سوره‌های صد آیه‌ای که پس از آنهاست. و به «مثنی» که دوبار تکرار شده است و به «طواسبین» که سه سوره است و به «حوامیم» که هفت سوره است و به سوره‌های «مفصل» که میان آنها با (بسمله) فاصله است.

کاربردهای گوناگون اشعار در تفسیر تبیان:

استشهاد به اشعار در تفسیر تبیان به چند منظور صورت می‌پذیرد:

۱- مباحث نحوی:

در بحث از ترکیب نحوی، آیه‌ی شریفه‌ی «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (البقرة، ۸۳) آورده است:

«بالوالدین» عطف بر محل «لا تعبُدون» است، زیرا تقدیر آیه «أَنْ لَا تَعْبُدُوا» بوده که پس از حذف «أَنْ»، تعبُدون به شکل مرفوع آمده است. شاعری سروده است:

مُعَاوَى إِنَّا بَشَرٌ فَأَسْجَحْ فَلَسْنَا بِالْجِبَالِ وَلَا الْحَدِيدِ

که «الحديد» به شکل منصوب به محل «الجبال» عطف شده است (همو، ۳۲۸/۱).

ای معاویه! ما انسانیم، با ما مدارا کن و به نرمی رفتار کن. چرا که ما کوه و آهن نیستیم. این بیت

در کتاب های نحوی نیز شاهد مثال است. سیبویه (۶۷/۱) بیت را به عَقَبَةِ الْأَسَدِ نسبت داده است (ابن هشام، ۴۷۷/۲).

در خصوص اِعراب کلمه فِئَة در آیه شریفه «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ...» (آل عمران، ۱۳) آورده است: «فِئَة» می تواند به هر سه شکل مرفوع، مجرور و منصوب خوانده شود؛ مرفوع بنا بر استیناف به تقدیر: منهم فِئَة کذا؛ مجرور بنا بر بَدَل بودن از فِئَتین؛ منصوب بنا بر این که حال باشد مانند سروده‌ی کثیر:

وَكُنْتُ كِذْبَى رَجُلَيْنِ رَجُلٌ صَحِيحَةٌ وَرَجُلٌ رَمَى فِيهَا الزَّمَانَ فَشَلَّتْ

در این بیت، واژه‌ی «رجل» به هر دو شکل مرفوع و مجرور خوانده شده است (طوسی، ۴۰۷/۲). بسان کسی هستم که پای سالم دارد و پای دیگری که در اثر حوادث روزگار، فلج گشته است. شیخ طوسی در بحث از ترکیب آیه‌ی شریفه‌ی «وَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ» (ص، ۳) می نویسد: «لات» ضعیف العمل است و فقط در واژه‌ی «حین» عمل می کند، مانند سروده‌ی زیر:

تَذَكَّرْ حُبَّ لَيْلَى لَاتِ حِينَا وَأَضْحَى الشَّيْبُ قَدْ قَطَعَ الْقَرِينَا

(همو، ۵۴۲/۸ - ۵۴۳)

دوستی لیلی را به یاد می آوری و حال آن که زمان آن نیست. زیرا پیری (سپیدی موی) دوست را جدا کرده است.

۲- معانی واژگان:

۱-۲- در بحث از معنای «مالک یوم الدین» (الحمد، ۴) گفته که واژه‌ی «دین» به معنای گوناگونی آمده است:

۱. حساب و جزاء. کعب بن جُعَیل سروده است:

إِذَا مَارَمُونَا رَمَيْنَاهُمْ وَدَنَاهُمْ فَوْقَ مَا يَقْرَضُونَا

(بیش از مقدار قرضمان به آنان پاداش و جزا دادیم.)

۲. طاعت مانند این بیت از عمرو بن کلثوم:

وَأَيَّامٌ لَنَا غُرٌّ طَوَالٌ وَعَصَيْنَا الْمَلِكَ فِيهَا أَنْ نَدِينَا

روزهای نبرد ما درخشان و بلند است. پادشاه را فرمان نبردیم تا زیر فرمانش نباشیم.

۳. مُلک زهیر می گوید:

لكن خللت بجوفی بنی اسد فی دین عمرو و حالت بیننا فدک

اگر در سرزمین بنی اسد که در ملک عمرو است منزل کنی، فدک میان ما جدایی افکند.

۴. قهر و غلبه اعشی گوید:

هو دان الرّباب اذ کرهوا الدّین دراکاً یغزوة و صیال

او بر طایفه‌ی رباب غلبه کرد. آن گاه که اطاعت کردن از او ناخوش داشتند و با جنگ و حمله بر آنان چیره شد.

۵. عادت مثنقیّ عبدی سروده است:

تقول و قد ذرأت لها و ضینی أهذا دینہ ابدأ و دینی

(همو، ۳۶/۱)

در حالی که بر شتر شلاق کشیدم می گوید: آیا روش و عادت او و من همیشه چنین بوده است؟ درباره‌ی معنای حروف مقطعه‌ی برخی سوره‌های قرآن نظیر «الم» در آغاز سوره‌ی بقره، گفته‌های گوناگونی نقل شده است. از جمله آن که معلوم گردد این جا آغاز سوره است و مطلب پیشین تمام شده است و این در کلام عرب رایج است. مانند: «بل و بلدة ما الانس من اهلها». (بسا سرزمینی که انسان از اهالی آن نیست). یا مانند: «بل ما هیج احزاناً و شجوا قد شجا» (چه چیزی غم‌ها و درد را که اندوهناک گشته به هیجان آورده است؟) که در این موارد «بل» جزء شعر نیست و برای جدایی از سخن ما قبل و آغاز سخن جدید آمده است (طوسی، ۴۷/۱).

۳- بیان مباحث صرفی و وزن کلمات:

در تفسیر آیه‌ی شریفه «وایتقوا الیه الوسیلة» (المائدة، ۳۵) آمده است: «وسیله» بر وزن «فعیله» است به معنی تقرّب جستن. عنتره بن شداد عبسی سروده:

إن الرجال لهم الیک وسیلة أن یأخذوک فلیجلجی و تخضبی

(همو، ۵۱۰/۳)

مردان به تو تقرّب جویند تا تو را فراچنگ آرند؛ پس آشکارا سخن مگوی و خضاب کن!

۲-۳- در بحث از آیه‌ی شریفه «قل أرایتکم إن أتاکم...» (الأنعام، ۴۰) آمده است: تنها

کِسائی «اریتکم» خوانده و همزه‌ی پس از «رأ» را حذف کرده است. شاعری سروده است:

أَرَيْتَ إِنْ جَاءَتْ بِه أُمْلُودَا مُرَجَّلًا وَ يَلْبَسُ الْبُرُودَا

(همو، ۱۳۲/۴)

مرا خبر ده اگر برای او جوانی بیاورد نرم و نازک، با موهایی شانه زده و جامه‌ی بُرد پوشیده! در بحث از کلمه‌ی «احد» در سوره‌ی توحید آمده است: اصل «احد»، «وحد» بوده و حرف «و» به همزه تبدیل شده است، گاهی نیز به همان شکل اصلی خود «وحد» آمده است، شاعری گفته:

كَأَنَّ رَحْلِي وَقَدْ زَالَ النَّهَارُ بِنَا بِذِي الْجَلِيلِ عَلَى مُسْتَانِسٍ وَحَدٍ

(همو، ۴۳۰/۱۰)

گویی بار من، آن گاه که روز از ظهر گذشته بوده، در منطقه‌ی ذی الجلیل بر پشت حیوانی تنهاست. ابن منظور (۱۶۶/۱۵) بیت را به نابغه نسبت داده است.

۴- بیان مباحث مربوط به قرائت:

۴-۲- در بحث از آیه‌ی شریفه‌ی «تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (النساء، ۱) آمده است: قرائتی را که نحویان برگزیده‌اند، نصب «الأرحام» است به تقدیر: «وَاتَّقُوا الْأَرْحَامَ» که عطف بر محل ضمیر در «به» است. زیرا مجرور خواندن آن جایز نیست مگر بنا بر ضرورت شعری، مانند آنچه سیبویه به نقل از شاعری آورده است:

فَالْيَوْمَ قَرَّبْتَ تَهْجُونَا وَ تَشْتُمُنَا فَاذْهَبْ فَمَا بَكَ وَالْإِيَّامُ مِنْ عَجَبٍ

امروز شروع به هجو ما کرده‌ای، و دشنام‌مان دهی! به دنبال کار خویش باش که از تو و این روزگار، چنین کاری شگفت نیست.

در این بیت، الإیام به شکل مجرور به ضمیر «ک» در «بک» عطف شده است. شاعر دیگری نیز سروده:

نُعَلِّقُ فِي مِثْلِ السَّوَارِي سِوْفَنَا وَ مَا بَيْنَهَا وَالْكَعْبِ غُوْطُ نَفَافِنَا

شمشیرهای خود را در (گردن‌هایی) چونان ستون می‌آویزیم و میان آن گردن‌ها و استخوان پا، فاصله و فراز و نشیب بسیاری است. مفهوم مبالغه در بیت ظاهر است. و بیت از مسکین دارمی

است. جاحظ (الحيوان، ۶/۴۹۳-۴۹۴) این بیت و دیگر ابیات مسکین دارمی را جزء سروده‌های نیک خوانده است.

کلمه‌ی «الکعب» به ضمیر «ها» در «بینها» عطف شده است. ولی این قانون، مختص به شعر است (طوسی، ۹۸/۳).

در آیه‌ی شریفه‌ی «ولاتک فی ضیق ممّا یمکرون» (النحل، ۱۲۷) آمده است که برخی، واژه‌ی «ضیق» را به کسر «ض» خوانده‌اند و برخی به فتح «ض». آنان که به فتح «ض» خوانده‌اند مرادشان تخفیف از ضیق (با تشدید) بوده است مثل سَیْد و سَیْد؛ مَیْتُ و مَیْتُ، هَیْن و هَیْن. احتمال دارد مراد جمع «ضیقة» بوده است چونان گفته‌ی شاعر: «كشَفَ الضَّيْقَةَ عَنَّا وَفَسَحَ سَخْتی وَبَدَّ حَالی را از ما زدود و فراخی آورد (طوسی، ۴۳۹/۶).

۵- تفصیل دیدگاه‌های نحویان :

آیه‌ی شریفه‌ی «انتهوا خیراً لکم» (النساء، ۱۷۱) اختلاف است. خلیل و بصریان بصره بر آنند که حمل بر معنا شده است، وقتی گفته شود: «انته خیراً لک» یعنی: «انته وآت خیراً لک» یعنی از این کار باز ایست و کاری بهتر انجام ده. خلیل و سیبویه این بیت عمر بن ابی ربیع را شاهد آورده‌اند:

فواعديه سرحتی مالک او الرّبأ بینهما أسهلا

که تقدیر آن «وأتی مکاناً أسهلاً» می‌باشد (طوسی، ۳۹۸/۳).

با او در منطقه‌ی سرحتا مالک یا تپه‌های میان آنجا وعده‌ی ملاقات بگذار! هر جا که آسان‌تر باشد.

در آیه‌ی «اذ أنتم بالعدوة الدنيا» (الانفال، ۴۲) آمده است که «عدوة» به ضمه و کسر «ع» تلفظ شده است. بصریان بر آنند العدوة به کسر کاربرد بیشتری دارد و احمد بن یحیی می‌گوید به ضم عین بیشتر است. برخی نیز بر آنند که هر دو، ضمه و کسره، در لغت، کاربرد یکسان دارد. راعی در این سروده‌ی خود، آن را با کسره آورده:

و عینان حُمَر ما قیهما کما نَظَر العدوة الجُودَرُ

دو چشمی که کناره‌هایش سرخ شده، بسان آهو بچه‌ای که از کناره نظر افکند.

و اوس بن حجر نیز در سروده‌ی خود آن را با ضمه آورده است:

وَفَارِسٌ لَا يَحِلُّ الْحَيُّ عُذْوَتَهُ وَلَوْ أَسْرَاعاً وَمَا هُمُوا بِإِقْبَالٍ

(همو، ۱۲۶/۵)

بسا سوارکاری که قبیله در کنار او فرود نیایند و به سرعت بگذرند و آهنگ او نکنند.

۳-۵- در بحث از آیه‌ی شریفه‌ی «وَأَنْ كَلَّا لَمَّا لِيُوفِيْنَهُمْ» (هود، ۱۱۱) از قول فراء آورده است که: «لَمَّا» در اصل «لَمَنْ مَا» بوده است، «ن» در «م» ادغام شد و سه «م» حاصل شد، یکی از سه «م» حذف شد و آن دو در هم ادغام شدند. عجّاج سروده:

وَإِنِّي لَمَّا أَصْدِرُ الْأَمْرَ وَجْهَهُ إِذَا هُوَ أَعْيَا بِالسَّيْلِ مُصَادِرُهُ

در آن هنگام که کار بر همه کس بسته می‌شود، من آن را می‌گشایم و آشکار می‌کنم. و شاید «ل» در «لَمَّا» برای قسم باشد یا لام ابتدائیت باشد و «ما» نیز موصوله. شاعری سروده:

فَلَوْ أَنَّ قَوْمِي لَمْ يَكُونُوا أَعَزَّةً لَبَعْدُ لَقَدْ لَاقَيْتُ لَا بَدَأَ مَصْرَعَا

(همو، ۷۵/۶)

اگر قوم من عزیز و سربلند نبودند، سوگند که هلاک می‌گشتم و حتماً به زمین می‌خوردم!

امثال در تفسیر تبیان:

شیخ طوسی گاه برای تبیین معانی واژه‌های غریب قرآن، بیان اشتقاق کلمات و یا مفاهیم برخی

آیات از امثال سائره‌ی عرب سود جسته است. برای نمونه، به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- در بیان معنای واژه‌ی «ختم» در آیه‌ی «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (البقرة، ۷) چند معنا ذکر شده که یکی از آنها «گواهی دادن» و «تصدیق کردن» است. و در این ضرب المثل: أَرَاكَ تَخْتِمُ عَلَى كُلِّ مَا يَقُولُ فَلَانٌ «می‌بینم که بر هر چه فلان می‌گوید گواهی می‌دهی و مهر تأیید می‌نهی!» نیز «تختم» به همین معناست بر این اساس معنای آیه یاد شده چنین می‌شود: خداوند گواهی داد که این دل‌ها حق را نمی‌پذیرند (همو، ۶۳/۱).

۲- در بیان معنای واژه‌ی «ظالم» در آیه‌ی «فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ» (البقرة، ۳۵) آمده است که اصل واژه‌ی ظلم، قرار دادن چیزی است در غیر جایگاه خود. چنان که گفته‌اند: «مَنْ يُشْبِهْ أَبَاهُ

فما ظَلَمَ». مراد از «ماظلم» در این جا آن است که شباهت را در غیر جایگاه خود قرار نداده است (طوسی، ۱۵۸/۱).

این عبارت، مصراعی از بیت منسوب به رؤبة بن عجاج در مدح عدی، فرزند حاتم طائی، است و به گونه‌ی دیگری نیز نقل شده و از ابیات مورد استشهاد نحویان است (رک: ابن عقیل، ۵۰/۱).
 ۳. در معنای واژگان «رهبت، خشیت، مخافت» آمده است که این واژگان نظایر (= مترادف) یکدیگرند و متضاد آنها «رغبت» است و در امثال عرب آمده است: «رَهْبُوتٌ خَيْرٌ مِنْ رَحْمُوتٍ». (طوسی، ۱۸۴/۱). «آن که از تو بترسند [به] از آن که بر تو ببخشایند» (رشیدالدین وطواط، ۹۰). مبرّد آن را به شکل «رهبوتی خیر من رحموتی» نیز نقل کرده است (میدانی، ۳۰۰/۱؛ نیز برای تفصیل درباره‌ی مثل رک: جوهری، ۱۴۰/۱).

۴. در بیان معنای واژه‌ی «بلاء» در آیه‌ی شریفه‌ی «و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم» (البقرة، ۴۹) آمده است که «بلاء» در خیر و شرّ به کار می‌رود و یکی از معانی «بلاء» نعمت است. در مثل گفته‌اند: «البلاء ثم الثناء» یعنی النعمة ثم الشکر (طوسی، ۲۲۳/۱).

۵. در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ» (البقرة، ۱۴۷) آمده است که از معانی «امتراء» مداومت و استمرار است. در مثل گویند: «بالشکر تَمَرَّتْ النعم» (همو، ۲۳/۲). با سپاس‌گزاری، نعمت‌ها دوام یابد.

۶. در بیان آیه‌ی شریفه‌ی «یرید الله بکم الیسر» (البقرة، ۱۸۵) آمده است: «رود» در لغت به معنی تمایل داشتن، جستن و خواستن است، در مثل گویند: «الرائد لا یَکْذِبُ اَهله» (همو، ۱۲۴/۲). پیشرو و راهنما به اهل خود دروغ نگوید و به آنان خیانت نکند (درباره‌ی نخستین گوینده‌ی آن رک: میدانی، ۱۸۳/۲).

۷. در بیان آیه‌ی شریفه‌ی «والله عزیز ذو انتقام» (آل عمران، ۴) آمده است: اصل واژه‌ی عزّة در معنی، خوار نبودن و طبع بلند داشتن است. گویند «ارض عزاز» یعنی جایی که سکونت در آن جا بسی دشوار است. در مثل گویند: «مَنْ عَزَّزَ» (طوسی، ۳۹۲/۲).

هر که غالب آید، همه چیز را فراچنگ آرد (درباره‌ی مثل رک: جوهری، ۸۶۶/۳). خنساء نیز در سروده‌ی خود، این مثل را آورده است (میدانی، ۲۶۳/۲).

۸. در بیان آیهی شریفه‌ی «مَنْ انصاری الى الله» (آل عمران، ۵۲) آمده است: «الی» می‌تواند به معنی «مع» باشد و مصاحبت را رساند، مانند مَثَل «الذود الى الذود ابل» که «الی» به معنی «مع» است، مانند آیهی شریفه‌ی «لا تأكلوا اموالهم الى اموالکم» (النساء، ۲). یعنی: مع اموالکم (همو، ۴۷۳/۲) «اشتراندک با اشتراندک، جمع شود شتران بسیار» (رشیدالدین وطواط، ۸۷) «ذود» در عربی، سه تا ده شتر را گویند که با جمع آنها، گله‌ی شتران فراهم می‌آید (رک: ابن منظور، ۵۱/۶).

۹. در تفسیر آیهی شریفه‌ی «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (النساء، ۱۳۸) آمده است که بشارتِ منافقان را، عذاب قرار داده است، عرب گوید: «تَحِيَّتُكَ الضَّرْبُ وَعِقَابُكَ السِّيفُ» درود و سلام تو ضربه زدن است و کيفر تو شمشیر، شاعر عرب سروده است:

وَ خَيْلٍ قَدْ ذَلَفَتْ لَهَا بَخِيلٌ تَحِيَّةٌ بَيْنَهُمْ ضَرْبٌ وَ جَعِئُ

(طوسی، ۳۶۰/۳ - ۳۶۱)

بسا لشکری که برای رویارویی آن در کارزار لشکری فرستادم، درود میان آنان ضربه‌ی دردناک است. بیت سروده‌ی عمرو بن معدیکرب است و در کتاب های نحو عربی در بحث اتّساع و مجاز، شاهد آورده می‌شود (سیبویه، ۳۲۳/۲، ابن جَنِّي، ۳۶۸/۱).

۱۰. در بیان آیهی شریفه‌ی «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» (الأعراف، ۸۵) آمده است که «بخس» به معنی ظلم است و در مَثَل آمده است: «تَحْسِينُهَا حَمَقَاءٌ وَ هِيَ بَاخِصَةٌ» (طوسی، ۴۶۱/۴ - ۴۶۲). او را نادان می‌پنداری و حال آن که ستم پیشه و کم‌کننده است. مَثَل به شکل «باخس» نیز نقل شده است، و درباره‌ی کسی گفته می‌شود که خود را به ابله‌ی می‌زند ولی هوشمند است (جوهری، ۹۰۸/۳؛ میدانی، ۱۳۰/۱).

۱۱. در بیان آیهی شریفه‌ی «و تَذْهَب رِيحُكُمْ» (الأنفال، ۴۶) آمده است که مفهوم این عبارت بسان همان مَثَل عربی است که گفته می‌شود: «ذهب ریح فلان» یعنی باد سعادت به سوی او می‌وزید وقتی که آن باد رفت، کار او نیز باز ایستاد (طوسی، ۱۳۲/۵).

۱۲. در بیان معنای واژه‌ی «تکوی» در آیهی شریفه‌ی «فَتَكْوِي بِهَا جِبَاهُهُمْ» (التوبة، ۳۵) آمده است: «کی» داغ کردن است، وقتی که عضوی از بدن، فاسد شود داغش نهند، در عرب گویند:

« آخر الداء الكي » (طوسی، ۲۱۲/۵). آخر درد، داغ باشد. مثل به شکل: « آخر الطب الكي و آخر الدواء الكي » نیز نقل شده است (ابن منظور، ۱۴۰/۱۳).

۱۳. در بیان مفهوم آیهی شریفه‌ی «والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشيء الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه وما هو ببالغه» (الرعد، ۱۴) آورده است که عرب این مفهوم را برای کسی به کار می‌برد که امید واهی داشته باشد و در راه رسیدن به هدفی دست نایافتنی گام بردارد، گویند: « كالباض على الماء » (طوسی، ۲۳۳/۶).

بسان کسی که به آب چنگ زند و آب در مشت گیرد. این مضمون در شعر عربی نیز آمده است (میدانی، ۹۴/۲-۹۵).

ن. در بیان مفهوم آیهی شریفه‌ی « وأتاهم العذاب من حيث لا يشعرون » (النحل، ۲۶) گوید: این مفهوم در مثل نیز آمده است، عرب گوید: « أتى فلان من مأمنه » (طوسی، ۳۷۴/۶). از جایی که امن می‌پنداشت ضربه خورد و هلاک شد. این مثل به شکل « من مأمنه يؤتى الحذر » نیز آمده است (میدانی، ۲۶۶/۲).

س. در بیان آیهی شریفه‌ی « وبالوالدين احساناً اما يبلغن عندك الكبر احدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أف » (الإسراء، ۲۳) آورده است: در عربی مثل زنند که: « فلان أبر من النسرة ». (نیکوکردارتر از کرکس) زمانی که کرکس قدرت پروازش را از دست می‌دهد و سالخورده می‌شود، جوجه‌ی کرکس غذا در دهانش می‌گذارد. همان گونه که پدر و مادرش در کودکی، غذا در دهانش می‌گذارند.

نتیجه

همان گونه که مشاهده شد اشعار و امثال سائره، نقش مهمی را در تفسیر ایفا می‌کنند و یکی از ابزارهای اساسی هر مفسر در تبیین مفاهیم و واژگان آیات قرآن به شمار می‌روند. از آن چه گفته آمد، دو چیز آشکار می‌گردد: الف. میزان کاربرد اشعار و امثال در تفسیر تبیان. ب. جایگاه والای ادبی و چیرگی طوسی بر لغت و شعر عربی.

● منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

- ١- ابن جنی، ابوالفتح عثمان، الخصائص، به کوشش محمد علی نجار، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا.
- ٢- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبیر، به کوشش ادوارد زاحاو، لیدن، ١٩٠٤-١٩٤٠ م.
- ٣- ابن عقیل، عبدالله، شرح الفیه ابن مالک، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، ١٩٦٤ م.
- ٤- ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت، ٢٠٠٠ م.
- ٥- ابن هشام، عبدالله، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، بی تا.
- ٦- جاحظ، عمرو بن بحر، الحیوان، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، بیروت، ١٣٨٨ ق/ ١٩٦٩ م.
- ٧- جوهری، اسماعیل، الصحاح، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، بیروت، ١٩٩٠ م.
- ٨- خضیر، جعفر، الشیخ الطوسی مفسراً قم، ١٣٧٨ ش/ ١٤٢٠ ق.
- ٩- ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، قاهره، ١٩٨٩ م.
- ١٠- رشیدالدین وطواط، لطایف الأمثال و طرایف الأقوال، به کوشش حبیبه دانش آموز، تهران، ١٣٧٦ ش.
- ١١- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، ١٣٦٦ ق/ ١٩٤٧ م.
- ١٢- زیدی، کاصد یاسر، منهج الشیخ ابی جعفر الطوسی فی تفسیر القرآن الکریم، بغداد، ٢٠٠٤ م.
- ١٣- سزگین، فزاد، تاریخ التراث العربی، ترجمه محمود فهمی حجازی، ریاض، ١٤٠٣ ق/ ١٩٨٣ م.
- ١٤- سیبویه، عمرو بن عثمان، الکتاب، به کوشش عبد السلام محمد هارون، بیروت، ١٤٠٨ ق/ ١٩٨٨ م.
- ١٥- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان، الاتقان فی علوم القرآن، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، ١٣٦٣ ش.
- ١٦- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، به کوشش احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ١٧- کخاله، عمر رضا، علوم الدین الاسلامی، دمشق، ١٩٧٤ م.
- ١٨- میرد، محمد بن یزید، الکامل، به کوشش ابراهیم ازهری، قاهره، ١٣٣٩ ق.
- ١٩- میدانی، ابوالفضل احمد نیشابوری، مجمع الأمثال، مشهد، ١٣٦٦ ش.